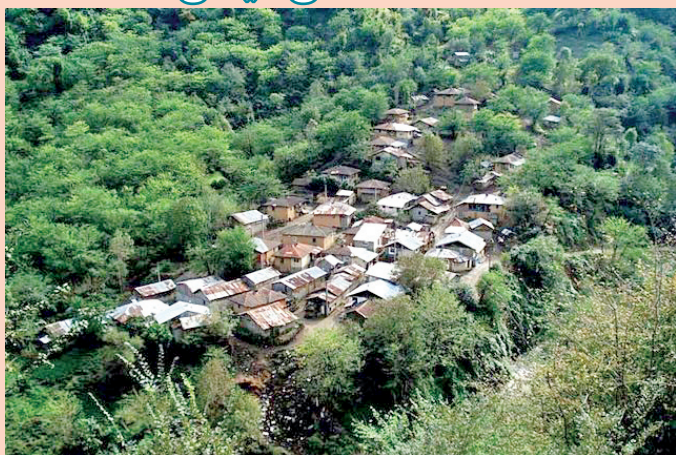


## هفت دغنان گیلان



روستای هفت دغنان در نزدیکی بندر انزلی و صومعه سرا در استان گیلان قرار دارد. هفت دغنان از سه بخش "هفت"، "دغن" و "ان" تشکیل شده است. "دغن" در زبان گیلکی به معنی رودخانه و نهری غیرطبیعی است و "ان" نیز پسوند مکان است به باور ساکنان منطقه هفت پادشاه یا خاندان بزرگ در گوراب گسکر یا منطقه هفت دغنان حکومت می کردند و به گفته آنان به هفت خان معروف بوده است. این منطقه از نظر کشاورزی و دامداری از زمان قدیم مرکز پرورش دام و کشت گندم و برنج و انواع میوه ها بوده و به لحاظ داشتن ابریشم و پرورش کرم ابریشم و بافته های ابریشمی معروف بوده است.

این منطقه با وجود اینکه همچون دیگر مناطق شمالی کشور سرسبز و مملو از جنگلهای زیباست، به دلیل دیگری هم شهرت یافته است. در جنگلهای اطراف روستا کلبه ای وجود دارد که به کلبه وحشت معروف شده. یکی از دلایل این شهرت این است که در داستانهایی که از گذشته در میان مردم دهان به دهان چرخیده اینطور آمده هر کسی که بتواند تنها یک شب را در این کلبه سپری کند، ثروتمند خواهد شد. شاید همین داستان باعث ایجاد برخی توهمها در ذهن افرادی شده است که به این کلبه رفته اند. چون تصور می کنند اگر بتوانند در این کلبه بمانند، موجوداتی از غیب به آنها ثروت می دهند. از قدیم این کلبه را جزو جاهایی می دانستند که هرگز نباید به آن نزدیک شد.

از جمله دیگر دیدنیهای روستا آرامگاه سید شرفشاه عارف بزرگ گیلانی است که در این منطقه واقع است و یکی از زیارتگاه های مهم منطقه به شمار می آید. از آثار تاریخی به جا مانده در این ناحیه می توان حمام خرابه و چند خانه ویران و پل آجری و قلعه کول و پل خشتی واستخر قدیمی برای ذخیره آب را نام برد.



جبهه جنوب غربی قلعه پیداست وضعیت ظاهری آن بیانگر این است که این بنا جزئی از تاسیسات دفاعی و ارتباطی قلعه بوده و احتمالاً کنترل ورود و خروج قلعه از این مکان صورت می گرفته است. در اصل، بونی یوغون فقط یک قلعه نیست، بلکه بخش مرتفعی از یک محوطه و یک شهر یا دهکده قدیمی است. وسعت بسیار زیاد آن که بالغ بر ۳۰۰ هکتار است و چند لایه ای بودن قلعه نشان دهنده استمرار سکونت انسان از دوره اشکانی تا دوره صفوی بوده که از مشخصات بارز این قلعه به حساب می آید.

این منطقه از نظر تاریخی ارزش و اهمیت بسیاری داشته و به یکی از مهمترین سایت های باستانی ایران تبدیل شده است.



تلخ مزه و گازدار است و آب آن کمی رنگ مس دارد. این طعم ناشی از آهن، سدیم و سایر املاحی است که می تواند از نظر درمانی برای افراد مفید باشد. چشمه دوم در جوار چشمه اول بوده و آب این چشمه ترش مزه است. چشمه سوم سمت چپ و دارای آب شیرین است. در بالاتر از چشمه ها، آبشار لالون و یا تلخاب دیده می شود. در فصل بهار یخچالهای بزرگ و تونل مانند، دره های اطراف را فرا می گیرد که اهالی از برف و یخ آنها برای امور مختلف استفاده می کنند.

اگر قصد سفر به روستای لالان را دارید و از تهران حرکت می کنید، از دوراهی لشکرک به سمت جاده فشم رفته و بعد از رسیدن به دوراهی فشم، به سمت راست و به طرف راگون و گرمابدر بروید. در زاگون در سمت چپ جاده، راهی باریک وجود دارد که به روستای لالان می رسد.



# زهردری سخته

الانوار و المستقبل، روزنامه معروف النهار نیز به دلیل مشکلات مالی مجبور شد صفحه نخست خود را سفید چاپ کرده و از خوانندگانش برای بقا درخواست کمک مالی کند.

## پذیرایی چندهزار نفری

وحید امیری و محسن ربیع خواه دو تن از فوتبالیستهای خوب تیم ملی و باشگاه پرسپولیس که هر دو از خطه دلاور خیز لرستان هستند هفته گذشته میهمان برنامه فوتبال برتر بودند و درباره مجلس عروسی امیری از پذیرایی چند هزار نفری صحبت کردند به گفته وحید: من خودم ابتدا آمار نداشتم اما وقتی صاحب رستوران آمد حساب و کتاب کند گفت ۳۸۰۰ پرس غذا داشتید. در حالیکه گمان می کنم تعداد دعوتیها هفتصد هشتصد نفر بود. البته در منطقه



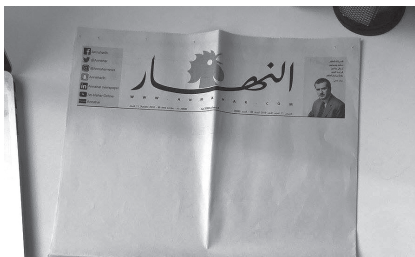
ما معمولاً در مراسم همین اتفاق می افتد چون مردم لرستان خیلی بامحبت هستند و تعداد بالاست اما فکر این همه میهمان را نمی کردیم. به گزارش عصر ایران امیری در جواب میثاقی مجری برنامه که گفت چقدر علی در این ماجرا مقصر بوده گفت: علی همیشه برادر من و در کنار من است. آن شب ما با صبا قم بازی داشتیم و حتی مسیر کولاک و برف بود اما علی تنهایم نگذاشت و کنارم آمد و خیلی گردنم حق دارد. یادم می آید پدر خانمم به او گفت که اگر می شود شما برو چون اکثر این مردم به خاطر تو آمده اند.

## راننده تریلی خوش شانس

یک راننده تریلی ایرانی که کشمش صادراتی ایران را به مقصد جمهوری چک حمل می کرد، ۱۲ آذر ماه جاری در جاده شماره یک شهر چستوچووا در لهستان گرفتار می شود. به این شکل که کامیون او از کار می افتد و راننده که فکر می کند مشکل از باتری و استارت ماشین است مدتی را صرف تعمیر کامیون و رفع اشکال می کند، اما می فهمد که اشکال از موتور کامیون مدل ۸۸ آمریکایی اوست و به این سادگیها قابل برطرف شدن نیست و باید موتورش عوض شود که هزینه یک موتور کامل آمریکایی آن هم در لهستان و تعمیر کامیون بالای صد میلیون تومان می شود و در توان او نیست. حالا ادامه

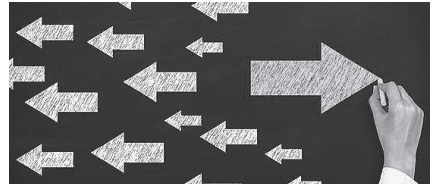
هفته گذشته فارس ویدیوئی درباره یک شرکت آمریکایی انتشار داده که مضمون این است: آمریکا در عراق موسسه ای راه انداخته که جوانان عراقی را رایگان به آمریکا می فرستد. اسم این دفتر در بغداد موسسه «ای اف» است. کار این موسسه از سال ۲۰۰۷ با ظاهر تبادل فرهنگی برای آشنایی رهبران جوان عراقی آغاز شد و تاکنون بیش از ۲۵۰۰ نوجوان و جوان عراقی برای آموزش به آمریکا سفر کردند. شکل انتخاب این نوجوانان اغلب بین ۱۵ تا ۱۹ سال به این صورت است که آنها باید موفقیت های تحصیلی بالا داشته باشند. طی این سفر رایگان یک ماهه که جدای همه هزینه ها به آنها مبلغی هم به عنوان پول توجیبی برای تفریح و خرید داده می شود، آنها آموزش هایی در ارتباط با فضای مجازی، ارتباطات جهانی، مشارکت مدنی و مهارت های رهبری می بینند. اما این ظاهر قضیه است. چرا که سفارت آمریکا در عراق بیهوده و برای رضای خدا و یا عشق به مردم عراق این کار را نمی کند بلکه آنها را به مأمورانی برای غرب زدگی و تشویق سبک زندگی آمریکایی و مهره هایی برای نفوذ خود در این کشور به ویژه از طریق فضای مجازی بدل می کند تا آنها زمینه های دین زدایی را در میان جامعه بویژه روشنفکران کشور هدایت کنند.

## لبنان و مشکلات روزنامه ها



با گسترش فضای مجازی و دسترسی سریع و آسان همگان به شبکه های اینترنتی و رسانه های دیجیتال، بسیاری از رسانه های مکتوب در سراسر جهان دچار مشکل شدند و اگر این بحران را با افزایش بهای کاغذ در آمیزیم به وضعیت سختی که روزنامه ها و نشریات کاغذی با آن روبرویندی می بریم. این وضعیت در ایران خودمان هم باعث تعطیلی یا تعدیل نیروی کارکنان جراید کشور شده است به نحوی که در حال حاضر کمتر نشریه ای است که بحران نداشته باشد. هفته گذشته در خبرها داشتیم که در لبنان نیز این وضعیت باعث تعطیلی نشریات معتبر و معروفی شده که نامه های پراوازه ای در جهان اسلام و جهان عرب داشته اند. پس از تعطیلی روزنامه های مشهور چون السفير،

## گرفتار اتمیسم اجتماعی شده ایم؟



اخیر آیین برخی اساتید جامعه شناسی بحثی مطرح می شود تحت این عنوان که جامعه ایران گرفتار نوعی اتمیسم اجتماعی شده است: یعنی دیگر قطب اجتماعی نداریم. پیوند اجتماعی بین افراد وجود ندارد. به این معنا که هر کس به فکر خویش و منافع خویش است و می خواهد گلیم خودش را از آب بیرون بکشد. دیگر نه وحدت قبیله ای به آن شکل وجود دارد و نه مرجعیت اجتماعی خاصی را شاهدیم. جامعه تبدیل شده است به ذرات منفصل از یکدیگر که در یک محله یا منطقه یا شهر زندگی می کنند اما مسئولیتی نسبت به یکدیگر احساس نمی کنند و در نوعی بی تفاوتی به سر می برند. برخی دیگر اما در مقام نقد این نظر، آتش را به این شوری نمی بینند و خوش بینانه تر به مساله نگاه می کنند و می گویند اینکه اگر در جایی حادثه ای در حال وقوع است عده ای صرفاً مشغول فیلمبرداری از آن صحنه می شوند بدون آنکه دخالت کنند نباید مبنای نتیجه گیری درباره جامعه قرار گیرد که البته سخن درستی هم هست. هنوز در جامعه ایران وجود مراکز خیریه یا بسیج عمومی برای کمک به هموطنان زلزله زده و یا سیل زده، بنیادهای خیریه و مواردی از این قبیل نشانگر وجود نوعی روابط و مناسبات فراقردی است. یعنی اینگونه نیست که افراد جامعه به خاطر مشکلات موجود و نوع مدیریت و اداره جامعه به ذره های منفصل اجتماعی بدل شده باشند. اما نادیده گرفتن تحولات اجتماعی به شکل و شیوه ای که چندان قابل دفاع نیستند نیز خطر بالقوه بزرگی به حساب می آید که آثار زیانبارش کم نیست. بخشی از این تغییر و تحولات محصول جامعه مدرن است. مهم این است که بپذیریم این فردگرایی و فردیت بخصوص در جامعه ایرانی چندان تناسبی با فرهنگ ما ندارد و باید برای آن کاری کرد.

## سفر مجانی به آمریکا





## ۵۲ محمدجعفر جوادی حقوق شهروندی حقوق هر شهروند در قبال خود

لازم است به نکته دیگری هم اشاره کنم که قبلاً نوشته بودم که به آن هم خواهیم پرداخت و آن حقوق هر شهروند در قبال خودش است، هر انسانی در قبال خود هم حقوق و وظایفی دارد که لازم است برای حفظ حقوق خود آنها را رعایت کند. مهمترین حقوق هر انسان در قبال خود حفظ حرمت، شأن و ارزش و اعتبار خود اوست، حفظ حرمت هر انسانی بر خود او واجب است، دین مبین اسلام حرمت مسلمان را بسیار والا و ارزشمند می‌داند قرآن کریم می‌فرماید: "و ما فرزندان آدم را گرمی داشتیم... و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم" این گرمی داشت و بزرگداشت انسان از آن جهت است که فرمود: "پس آنگاه که او را به خلقت کامل آراستیم، از روح خود در او دمیدیم" یعنی انسان پس از آنکه به آراستگی و زیبایی آفریده شد، خداوند از روح خود در او دمید و این منشأ کرامت و حرمت انسان شد پس شایسته شد تا خداوند او را خلیفه و جانشین خود روی زمین کند ۳ و به فرشتگان امر کند تا انسان را سجده کنند ۴ انسانی که روح الهی در او موجود و به آن جایگاه رسیده است که سجود فرشتگان شد، مسلماً کرامت و شرافتی دارد که واجب است محفوظ بماند و محترم شمرده شود، این حرمت، هم لازم است از سوی دیگران و هم واجب است از سوی خود او رعایت شود، انسان اجازه ندارد کاری انجام دهد که شخصیت و جایگاه دیگران را تضعیف و تحقیر کند همین طور هم اجازه ندارد کاری کند که شأن و حرمت خودش تخفیف شود، امام جعفر صادق (ع) می‌فرمایند: "مومن سراسر وجودش حرمت است" ۵ وقتی انسان تمام وجودش محترم شد، اجازه ندارد کرامتش را مخدوش و حرمتش را مغشوش کند، در رابطه با وجوب حفظ حرمت و شخصیت انسان توسط خودش احادیث و روایات فراوانی وجود دارد لیکن برای تبرک به حدیثی از امیر المومنین (ع) وارد شده که فرمود: "کسی که حیثیت و آبروی خود را می‌برد خودش را به پستی و خاک مذلت افکنده است" ۶ بنابراین علیرغم آنکه کسی دوست ندارد خودش را بی‌اعتبار کند، حق هم ندارد که این کار را بکند و از چشم مردم بیفتد و اعتبار و آبروی خودش را ببرد، از مصادیق مهم و قابل توجه حفظ حرمت شخص رعایت حقوق دیگران و احترام به قانون و مقررات رسمی و عرفی جامعه است، احترام به حقوق دیگران و رعایت قوانین و مقررات برای شهروندی که در شهر زندگی می‌کند و لازم است تا ضوابط شهرنشینی و زندگی شهری را رعایت کند، حفظ احترام، و شخصیت خود اوست.

- ۱- سوره مبارکه اسراء آیه ۷۰
- ۲- سوره مبارکه حجر آیه ۲۹
- ۳- سوره مبارکه بقره آیه ۳۰
- ۴- سوره مبارکه بقره آیه ۳۴ - اعراف ۱۱ - حجر ۳۰ و...
- ۵- المومنین حرام کله - مستدرک ج ۹ - ص ۲۳۹
- ۶- مَنْ يَذُلْ عِرْضَهُ ذَلَّ - غرر الحکم - ص ۲۴۲

که معمولاً انیمیشن تولید می‌کند و یا کار برای کودکان می‌سازد. در این میان کارتون "شیر شاه" با فروش یک میلیارد و ۶۵۰ میلیون دلار دومین فیلم پرفروش سال لقب گرفت. «انتقام جویان، آخر بازی» ساخته دیگر دیزنی، با فروش نزدیک به دو میلیارد و هشتصد میلیون دلار هم رکوردها را جابجا کرد و پرفروش‌ترین فیلم سال شد. مرد عنکبوتی دور از خانه، ساخته کمپانی وارنر با یک میلیارد و ۱۳۱ دلار در رتبه سوم را دارد و کاپیتان مارول و کارتون داستان اسباب بازی ۴ با فروش ۱/۱۲۸ و ۱/۰۷۰ میلیارد دلار، ساخته‌های دیگر دیزنی، چهارم و پنجم هستند. جوکر کمپانی برادران وارنر با ۱/۰۶۰ میلیارد دلار و علاءالدین و منجمد ۲ هر دو ساخته دیزنی با ۱/۰۵۰ و ۱/۰۴۱ میلیارد دلار رتبه‌های ۷ و ۸ پرفروش‌ها را تشکیل می‌دهند و در فهرست ۸ فیلم بالای میلیارد دلار فروش سینمای جهان قرار می‌گیرند. دو فیلم بعدی فهرست اما کمتر از ۸۰۰ میلیون دلار فروخته‌اند که هابز و شاه ساخته یونیورسال ۷۵۸ میلیون فروش داشته و کمپانی چینی بیجینگ آنلایت با فیلم نه زبا ۷۲۹ میلیون دلار فروش در رده دهم پرفروش‌های سال قرار گرفته است.

### کوتاه

\* به گفته سازمان سنجش، ۴۸۱ هزار نفر برای آزمون ورودی کارشناسی ارشد ثبت نام کردند

\* سرماخوردگی و آنفولانزا در هفته‌های گذشته بسیاری از مردم و مناطق کشورمان را درگیر کرد و متأسفانه به مرگ بیش از ۸۰ نفر از هموطنانمان هم انجامید. از جمله مبتلایان که البته خطری تهدیدش نمی‌کند مجری مشهور تلویزیون احسان علیخانی است که در توثیقی نوشت: آنفلوآنزا از چیزی که شما تصورش را دارید به شما نزدیکتر است

\* عبدالناصر همتی رئیس کل بانک مرکزی، شایعات منتشر شده درباره او در فضای مجازی مبنی بر اینکه قرار است از سپرده‌های بانکی مالیات بگیرند یا حسابهای بانکی حق برداشت نداشته باشند را تکذیب کرد و آن را نشانه استیصال دشمنان کشور در برهم زدن ثبات اقتصادی دانست.

\* رکورد شکنی بورس همچنان ادامه دارد و در نخستین روز هفته جاری رکورد ۳۶۷۴ واحد افزایش را ثبت کرد و شاخص را به رقم ۳۵۴ هزار واحد رساند.

\* دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، بودجه دفاعی سال آینده (۲۰۲۰) این کشور را امضا کرد. رقم این بودجه ۷۳۸ میلیارد دلار است.



ماجرای آن را به نقل از کانال تلگرامی گونشلی خوی که مشرق آن را بازنشر کرده بخوانید:

جستوجوا، شهری است با حدود ۲۴۰ هزار نفر جمعیت (تقریباً به اندازه جمعیت شهرستان خوی اما با بیش از ۵۴۰۰ کیلومتر فاصله از یکدیگر) طولی نمی‌کشد که اعضای سندیکای رانندگان شهر مزبور از موضوع باخبر می‌شوند و به کمک راننده ایرانی (فردین کاظمی اهل خوی) می‌شتابند. ابتدا غذا و محل خواب او را تأمین کرده و سپس تصمیم می‌گیرند یک موتور جدید برایش بخرند اما خودرو آمریکایی است و موتور آن در لهستان نایاب و از طرف دیگر آنها به تنهایی قادر به تأمین ۹۹ هزار زلوتی لهستان (حدود ۱۱۰ میلیون تومان) نیستند لذا فکری به ذهنشان می‌رسد. بلافاصله در فضای مجازی یک کمپین درست کرده و موضوع را با مخاطبان در میان می‌گذارند. در کمال تعجب به فاصله چند روز بیش از ۵ هزار نفر از مردم شهر و مردم شهرهای دیگر کشور بیش از ۲۲۰ هزار زلوتی کمک می‌کنند و جالب اینکه این کمک هنوز هم ادامه دارد و خیرش در تلویزیون لهستان هم بازتاب پیدا کرده و حتی رئیس جمهور کشور هم به این کمپین پیوسته و حالا برگزار کنندگان کمپین تصمیم گرفته‌اند به مناسبت کریسمس و به عنوان هدیه سال نو، به جای تعمیر تریلی خودش، یک کامیون نو به او هدیه بدهند. فردین هنوز در این شهر لهستان حضور دارد و نماینده شهر هم به تکیه افتاده تا بتواند کاری کند که بعد از ورود کامیون به ایران و بازگشت فردین، برای آن معافیت حقوق گمرکی بگیرد تا این زنجیره کمک نوع دوستانه کامل شود. لهستانیها خاطرات خوبی از ایران و مهمان‌نوازی ایرانیها دارند که در جریان جنگ جهانی پذیرایی خوبی از مهاجران لهستانی به عمل آوردند و همین خاطره در ذهن نسلهای بعدی مانده است.

### فیلمهای میلیاردی سینمای جهان

در آخرین ماه سال میلادی ۲۰۱۹ فهرستی از پرفروشترین فیلمهای سینمای جهان منتشر شد که در کمال تعجب چهار فیلم از ۵ فیلم نخست پرفروشها، ساخت شرکت دیزنی است

برای هم گارد گرفته بودند، یک دل شدند و حرف برادر کوچکتر را تأیید کردند. فراز گفت:

"خب عمو داریوش مگه فرزند بد میگه؟ چرا پدر ما کاری برامون نمی کنه؟"

انگار فرشته منتظر همین حرف بود تا حرف دلش را بزند: "الان مگه شما خودت به خاطر بچه هات به ده نفر رو نزدی تا برایشون شغل و کار مناسب جور کردی! خب چرا بابای ما کوتاهی می کنه؟" ... داریوش خان هنوز پاسخ سوال ۳ فرزند استاد قدیمی اش را نداده بود که زن رفیقش کلام آخر را گفت، تلخ هم گفت: اصلاً فضلی اگر در همان اداره ای که کار می کرد، مثل بقیه همکارانش کمی زرنگ بود، الان واسه تک تک بچه هاش ویلا هم خریده بود، چه برسه به شغل و خونه! نه اینکه خودش داخل یک آپارتمان قدیمی زندگی کنه و رفقاش بخوان به دادش برسند!

حرفهای تلخ زاله خانم آنقدر معنی دار بود که هر سه فرزند و عروس و دامادش هم تلخی اش را حس کردند و چیزی نگفتند و در سکوت کامل به همکار و رفیق قدیمی پدرشان فقط زیر چشمی نگاه کردند! داریوش خان هم فریادهای این سکوت را شنید که سر تکان داد و گفت: "زاله خانم اگه داری منو میگی که دیگه نیاز نیست طعنه بزنی؟ آره، من رشوه گرفتم و همان موقع هم همه توی اداره فهمیدند و اگر فضلی پادرمیونی نکرده بود و من هم اون پول کثیف رو پس نداده بودم، اخراج می شدم و همین حقوق بازنشستگی رو هم نداشتم، اگر هم داری به اون خونه شیک و گرانقیمتی که داخلش زندگی می کنم اشاره می کنی، این از خوش شانسی من بوده که پسر من آنطرف دنیا با یک دختر پولدار ازدواج کرده و با درآمدی که داره، این خونه رو برای من و مادرش خریده! حالا اگر طعنه ها و متلکها تون تمام شده، من حرفم را در مورد پدرتون شروع کنم..." از شنیدن حرفهای عمو داریوش، فرشته خجالت کشید و زاله خانم احساس شرمندگی کرد! فراز هنوز مشغول دلجویی از زنش شهره - بابت زخم زبان خواهرش - بود، تا بالاخره فرزند در حالی که سرش داخل گوشه و مشغول چت کردن بود گفت: حواس ما شش دانگ به حرفهای شماست عمو... بفرمایید. داریوش خان لیخن زد و به گوشه اشاره کرد و به

سالش بود، رو به خواهرش که فرزند ارشد و چهار سال از او بزرگتر بود گفت: "بیخشین فرشته خانم، درسته که این فراز نفهم یک حرف مفت زد و شکر زیادی خورد، اما به قول خودت این "الم شنگه" وقتی شروع شد که تو به بابا تیکه انداختی و گفتی "پدر هم پدرهای قدیم که واسه بچه هاشون خونه هم می خریدن، آن وقت شما یک سفارش خشک و خالی هم به آن چند تا رفیق که توی بانک پست دارند نمی کنی تا فقط برای گرفتن وام، نوبت ما رو بندازن جلوه..."!

فرشته که از بچگی هم خروس جنگی بود، نیم خیز شد و ابتدا از عروس خانواده دلجویی کرد: "شهره جان منظورم تو نیستی منو ببخش - و رو به برادر کوچکترش ادامه داد - دهن منو باز نکن فراز، مگه تو نبودی که به خاطر استخدام شهره جون و اینکه چرا بابا برای شغل عرووش دنبال پارتی نمی گرده، طعنه زدی؟! ... شهره اخم کرد، فرزند پوزخند زد، زاله خانم برای دخترش لب گزید که یعنی "حرف بدی زدی" و فراز آماده جواب دادن به خواهر بزرگش بود که داریوش خان تشر زد: "بسه دیگه، این رفتار شما با پدرتون تا زگی نداره که فکر می کنید شنیدنش واسه من خیلی عجیبه" - و رو به مادر خانواده ادامه داد - "شما چی زاله خانم؟ لابد شما هم طبق معمول و بعد از رفتن بچه ها، هزار تا سر کوفت به فضلی زدی که: چرا به فکر بچه هات نیستی؟ من چه گناهی کردم که باید حسرت زندگی بقیه زنهای فامیل و خواهرانم رو داشته باشم و..." مطمئن اینها رو گفتی زاله خانم، خودت هم می دونی گفتی، و گرنه فضلی فقط موقعی می بره که بخواهد از زخم و زبان بچه هاش با شما درد دل بکنه، در عوض خودت روی زخمش نمک بپاشی، غیر از این که نیست؟"

داریوش خان این سوال آخر را از زن و سه فرزند رفیقش همزمان پرسید. چند ثانیه ای سکوت بود تا دوباره فرزند با پوزخند پاسخ بدهد: "عموداریوش سوال کردی، پس جواب را هم بشنو... درسته، دقیقاً حرف شما درسته، اما لطفاً بگو کجای حرف و درخواست ما نادرسته؟! مگه ما از بابامون خونه و ماشین خواستیم؟ فقط می گیم از موقعیت همکارانش و بقیه شاگردانش که الان

هر کدامشون ده تا پست و مقام دارن، برای ما استفاده کنه و یک سفارش خشک و خالی بکنه، یعنی این درخواست ما خیلی درخواست بزرگیه؟" فراز و فرشته که تا ثانیه ای قبل

اشاره: صبح پنجشنبه بود که آقای میانسال برای "جیمیل" بنده پیام فرستاد و توضیح کوتاهی در مورد داستان زندگی آقا فضل الله برآیم نوشت و وقتی قانع شدم که موضوع جذابی است، تلفنی صحبت کردیم و ماجرا را شرح داد و گفت: "اگر برای این هفته چاپ بشه خیلی خوبه که برای این اصرارم دلیل هم دارم" من هم گفتم سعی می کنم این هفته چاپ شود و... و شروع کردم به نوشتن...  
\*\*\*

حدود ۴ ماه قبل، در یک صبح جمعه جلسه خانوادگی تشکیل شد. فقط با یک تماس تلفنی از سوی زاله خانم "مادر خانواده" که به پسر و دختر بزرگش که ازدواج کرده بودند، گفت: "پدرتون دوباره قهر کرده و نوشته که دیگه نیما... هم فرشته و هم فراز بدون هماهنگی قبلی به مادر گفتند: ما داریم راه می افیم، ولی شما به عمو داریوش هم زنگ بزن..." و یک ساعت بعد، فراز با زن و تنها فرزندش، و فرشته با شوهر و دو فرزندش در خانه جمع بودند، تا در کنار کوچکترین فرزند خانواده که "فرزین" بود، هر ۹ نفر در آن جلسه ده نفره حاضر باشند. نفر دهم "عموداریوش" بود که عمویشان نبود و یکی از صدها شاگرد پدر خانواده "آقا فضل الله" بود. تنها تفاوت داریوش با بقیه شاگردان "آقا فضل الله" این بود که بقیه آنها بعد از بازنشستگی آقا فضلی هر چند سال یک بار برای تبریک عید نوروز به استاد قدیمی شان زنگ می زدند، اما "داریوش خان" هر هفته با آقا فضلی تماس تلفنی داشت و لااقل ماهی یک بار نیز با هم ملاقات می کردند. حالا اما، داریوش خان برخلاف همیشه که سر حال بود و بذله گو، اخمهایش طوری در هم بود که هیچکدام از فرزندان رفیق قدیمی اش و حتی "زاله خانم" جرات حال و احوال کردن هم نداشتند! تا بالاخره خودش به حرف آمد: "خب، حالا تعریف کنید ببینم داستان چیه که آقا فضلی قهر کرده و رفته؟"

بچه های بزرگ به مادرشان نگاه کردند، اما پاسخ سوال داریوش خان را فرزند کوچک خانواده که نوزده سالش بود داد، فرزند با همان لحن همیشگی و با شوخی گفت: "خودت که روحیه رفیق قدیمی ات رو بهتر می شناسی عمو... این بابای ما تا بهش بگی زیر چشمت ابرو ست، به تریج قباش برمی خوره، من که نفهمیدم چی شد که دیشب هم بابا از چی ناراحت شده که صبح زود زده بیرون؟" فرزند اینها را با خنده گفت، اما تنها دختر خانواده با عصبانیت پاسخش را داد: "تو نفهمیدی چی شد؟ اگه خود تو دوباره به خاطر اینکه از بابا پول بگیری و بری خارج، بهش گیر نداده بودی این الم شنگه راه نیفتاده بود..."

فرزین فقط پوزخند زد - شاید به علامت قبول جرم - اما برادر بزرگش "فراز" که بیست و هشت



فرزین گفت: "تو که شش دانگت کاملاً معلومه... حالا من میگم، هر کس دلش می‌خواست بشنوه، هر کدامتان هم خواستید هم بشنوید و هم معنیش رو بفهمید!..." داریوش خان از پنجره به نقطه‌ای نامعلوم نگاه کرد و شروع به گفتن کرد: "درسته، در آن مرکزی که ما کار می‌کردیم، پدر شما معلم و مدرّس حسابداری بود... البته الان آن مرکز تعطیل شده... چند ساله که تعطیل شده، اما در آن زمان روال کار اینطوری بود که خیلی از لیسانسه‌های حسابداری که دنبال کار و شغل می‌گشتند، به آن مرکز می‌آمدند و یک دوره تخصصی تقریباً شش ماه تا ده ماهه را می‌گذراندند، کلاس‌هایی که مانند دانشگاه، درس حسابداری رو به صورت تئوری برگزار نمی‌کرد، بلکه این کلاسها عملی بود، یعنی کسانی که ثبت‌نام می‌کردند، با هدایت آن مرکز، برای حسابرسی به برخی از ادارات دولتی و یا شرکت‌های خصوصی می‌رفتند و در حقیقت براشون کار حسابداری و حسابرسی می‌کردند، پدر شما هم که یکی از بهترین حسابداری‌های این مملکت بود، در آن مرکز تدریس می‌کرد، یعنی افرادی که به آن ادارات و شرکتها اعزام شده بودند، هفته‌ای سه روز، دفتر و دستک و کارهای مالی را که انجام داده بودند به مرکز می‌آوردند و آقا فضلی هم به کارهایشان نظارت می‌کرد و غلط و درستش را به آنها یاد می‌داد، تا اینکه پدرتان بازنشسته شد و آن مرکز هم چند سال قبل به دلایل متعدد از جمله کمبود بودجه - تعطیل شد. همانطور که بهتون گفتم از آن مرکز چیزی حدود صد نفر و شاید هم کمتر، به ادارات و شرکت‌های دولتی و خصوصی و "خصوصی" معرفی و اکثرشان هم بعدها در آن شرکتها استخدام شدند. تعدادی از این افراد، یا رفتند سراغ مشاغل دیگه، یا به خارج از کشور رفتند و در مجموع حدود چهل نفر همچنان حسابدار هستند و یا در کار حسابرسی مشغولند که نزدیک به هشتاد درصدشان افراد باسرفی هستند که مانند خیلی از حسابداران که قسم می‌خورند، با شرافت کارشان رو دنبال می‌کنند و یک لقمه نان حلال درمیارن و خودشون هم معلوم نیست که پس فردا همچنان مشغول کار باشند، یا مثل خیلی ادارات دیگر شامل قانون "مازاد نیرو" شوند و بیکار شوند. پس از این بنده‌های خدا که کاری برنمیاد تا برای شما بکنند! می‌مونه هفت هشت نفرشان که به قول شما "دم کلفت" هستند و خرشون همه جا میره! این چند نفر هم جزو کسانی بودند که آقا فضلی همان موقعی که بهشون درس می‌داد، به خودشون می‌گفت: "شما دزدی رو بیشتر از حسابداری یاد گرفتید!" درست هم می‌گفت، یعنی این چند نفر حاضر بودند با "حسابسازی"، یا مالیات آن

شرکتها را کم کنند، یا با رئیس و مدیرعامل آنجا ساخت و پاخت کنند و پولهای مردم و دولت رو بالا بکشند و از آقای رئیس سهمی بگیرند! یکی از همان آدمها من بودم که خیلی دوست داشتم زود پولدار بشم! حتی روزی که دوره‌ام پیش آقا فضلی تمام شد و در یک شرکت استخدام شدم، پدرتان بهم گفت: "داریوش جنس تو با بقیه فرق داره، سعی کن سالم زندگی کنی!" ولی من به حرفش خندیدم و خلافهای خودم را ادامه دادم، تا بالاخره یک روز دستم رو شد و به خاطر رشوه گرفتن از رئیس هیئت مدیره، مدیرعامل آن شرکت مچم رو گرفت و قبل از اینکه پرونده‌ام برای بازرسی و پلیس بره، مدیرعامل آن شرکت که خیلی برای پدرتان احترام قائل بود بهش تلفن زد و گفت: "دست درد نکنه آقا فضلی، این شاخ شمشادی که به ما معرفی کردی دزد از آب درآمد!" آقا فضلی هم با عجله خودش را به آن شرکت "خصوصی" رساند و اول یک کشیده گذاشت تو صورتم و بعد هم چند تالیچار نثارم کرد و سپس به مدیرعامل گفت: "حالا بفرستینش زندان تا آب خنک بخوره" همان لحظه بود که من زدم زیر گریه و گفتم: "خطا کردم... غلط کردم... نگذارید سابقه دار بشم، قسم می‌خورم دیگه تکرار نشه" مدیرعامل شرکت که آدم خوبی بود، تحت تأثیر اشکهای من قرار گرفت، اما گفت: "اگر آقا فضلی ضمانت رو بکنه بهت یک فرصت دیگه میدم" آقا فضلی جواب نداد و داشت از در می‌رفت بیرون که بهش التماس کردم: "آقا فضلی، جان بچه‌ها ت کم کن... به قرآن قسم می‌خورم دیگه تکرار نشه!" پدرتان در آن لحظه یا به خاطر شما سه نفر که جانتون رو قسم خوردم؟ یا به حرمت قرآن؟ یا به هر دو دلیل فقط نگاهم کرد و پذیرفت که ضامن من بشه و آن رشوه‌ای هم که گرفتم، آخرین خلاف من بود! ولی بقیه آن هفت - هشت نفر، یا آنقدر زرنگ بودند و هستند که هنوز دزدیهاشون رو نشده، یا چند بار هم که لو رفتند، به رئیس و بازرس و بقیه رشوه دادند تا پرونده‌شون لو نره و برای همین همچنان صاحب پست و مشاغل خوب هستند!

فراز و فرشته و عروس و داماد و ژاله با ناباوری گوش می‌کردند، حتی فرزین هم سرش را از توی گوشی موبایلش بیرون آورده بود و همگی به داریوش خان نگاه می‌کردند که ادامه داد: "حالا شماها از پدرتان، و مادرتان از شوهرش می‌خواهید که بره و پیش چند تا دزد گردن کج کنه که بچه‌هاش پولدار بشن؟ آقا فضلی اگر این کاره بود که خودش تا حالا از صد تا سلطان سکه و روغن و برنج "سلطان‌تر" شده بود! می‌خواهید کسی برای دریافت وام از بانک و پیدا کردن شغل و رسیدن به آن طرف مرز کمکتون کنه؟ باشه

من این کار رو می‌کنم...! من به هر نامردی که بدوئم می‌تونه کمکتون کنه رو می‌زنم... چون من اعتباری ندارم که به خاطر از دست رفتنش بترسم... اما این چیزها را از آقا فضلی نخواهید... بگذارید در این روزگار وانفسا، یک نفر هم بین این همه دزد "سلطان شرف" باقی بمونه!

داریوش خان اینها را گفت و بی صدا اشک ریخت. برخلاف ژاله و سه فرزند و عروس و دامادش، که با صدای بلند اشک می‌ریختند! سکوت غم زده آن لحظه را، ژاله خانم با یک پرش شکست: "داریوش خان، الان کجاست؟ فضلی الان کجاست؟"

داریوش خان سیگارش را پیک زد و گفت: "فکر می‌کنید کجاست؟ اصلاً تا حالا از خودتون پرسیدین پدرتون بعضی شبها چرا یکدفعه غیبت می‌زنه و چند ساعت بعد پیداش میشه؟ من بهتون میگم! پدرتون به بچه‌های یک مرکز نگهداری از "بچه‌های کار" که صبحها مدرسه میرن و عصرها کار می‌کنند و شبها آنجا می‌خوابند کمک می‌کنه... یعنی به بچه‌های ابتدایی که ریاضیاتشون ضعیفه، مجانی درس ریاضی میدن... می‌فهمید یعنی چی؟ یعنی سلطان حسابداری به یک مشت محصل کلاس سوم و چهارم دبستان، درس حساب و ریاضی میدن، اما در کنار ریاضی، به آن بچه‌ها درس شرافت هم میدن و بهشون می‌گه وقتی بزرگ شدید، مثل همین الان از زور بازوتون نان بخورید، نه اینکه مثل خیلی از مردم این روزگار سلطان اختلاس بشوید و آبروتون رو به پول بفروشید... الان هم آقا فضلی رفته کنار آن بچه‌ها تا در روز جمعه بهشون درس بده!... انگار زمان از حرکت ایستاده بود و در آن خانواده، دنیا دوباره و از نو متولد شده بود...

\*\*\*

**تکمله:** جمعه شب "داریوش خان" به شماره‌ام تلفن زد و وقتی کاملاً مطمئن شد ماجرای آقای فضلی در این شماره چاپ خواهد شد، با خوشحالی گفت: "پس بگذار من هم یک خبر خوش به شما بدهم، به اصرار ژاله خانم و بچه‌هاش قرار شد "آقا فضلی" برای فردا شب، که شب یلداست، هشت تا از همان بچه‌های کار رو که بی‌خانمان هستند، به منزلشون دعوت کنه تا این طفل‌های معصوم هم در شب یلدا شاد باشند، می‌دونی چرا هشت نفر؟ چون می‌خواد در عوض آن هشت تا دزد، هشت انسان خوب رو هم تحویل جامعه بده...!"

\*\*\*

مکالمه‌ام که با داریوش خان تمام شد، به تاریکی شب در پشت پنجره خیره شدم و با خودم زمزمه کردم: "چقدر خوب است که در این روزهایی که مدام اخبار سلاطین دزدی را می‌شنویم، آدم‌هایی مانند "آقا فضلی" هم هستند که سلطان عشق باید نامیدشان.

راستی: یلدای سه شب قبلتان مبارک

## خدا حافظی با «صعب العلاج»

ستاد توسعه علوم و فناوریهای سلولهای بنیادی معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری و عضو هیئت رئیسه پیوند سلولهای بنیادی خونساز آسیا و اقیانوسیه و نماینده انجمن پیوند شرق مدیترانه در انجمن جهانی پیوند است. هفته گذشته به دعوت مجله لیبیک گفت و دو ساعتی میهمان ما و موسسه اطلاعات بود و با خوشرویی و لبخند به تفصیل درباره پزشکی روز و ضرورتهای ورود به عرصه دانشهای نوین صحبت کرد.

شده است. یعنی پزشکی کشور از این مرحله هم عبور کرده گرچه هنوز هست و انجام می شود اما حالا با تسلطی که پزشکان کشور پیدا کردند با اقدامات غیرتهاجمی مشکل را حل می کنند. آن هم بدون اینکه قفسه سینه را بشکافند. عروق قلب را باز می کنند آن هم نه فقط در تهران، بلکه در چند منطقه کشور... پس ما از این مرحله هم گذر کردیم و دیگر گرفتگی عروق و جراحی قلب باز را صعب العلاج نمی دانیم. بعد از آن سرطان صعب العلاج شد که البته هنوز هم هست اما دیگر به هیبت و هیبت گذشته نیست. در این دوره هم شیمی درمانی و رادیوتراپی و درمانهای اینظوری مطرح شد که بعضاً جواب نمی داد و سرطان صعب العلاج شد تا اینکه بعداً بحث پیوند سلولهای بنیادی مطرح شد که صعب العلاج به این مرحله می گفتند. حالا اما پیشرفت در این حوزه به جایی رسید که در حال حاضر ما ۱۸ مرکز پیوند سلولهای بنیادی در کشور داریم و باز یکسری دیگر از بیمارهای صعب العلاج درمان شد. حال سوال این است که آیا ۵ سال دیگر مطالبه مردم چه خواهد بود؟ یعنی مرتب پزشکی

دکتر حمیدیه از جمله جوانان نخبه کشور است که در تمام دوران تحصیل بیست ساله اش از جمله شاگردان اول کلاس بوده. دوران راهنمایی و متوسطه را در البرز گذرانده و پزشکی را در تهران و تخصص و فوق تخصص را در دانشگاه شهید بهشتی و دوره سلولهای بنیادی را در دو مرکز معتبر آمریکا گذرانده و حال استاد تمام دانشگاه علوم پزشکی تهران و رئیس مرکز جامع پیوند سلولهای بنیادی مرکز طبی کودکان و دبیر

دلیل بود که دوست داشتم هر روز چیز جدیدی یاد بگیرم. وقتی به خیلی از رشته های پزشکی نگاه می کنیم درمی یابیم که اکثر آنها به انتهای علمی خودشان نزدیک شده اند اما بحث سلولهای بنیادی و پزشکی بازساختی و ژن درمانی تازه در ابتدای راه هستند و روز آمدی فراوانی دارند.

یعنی ورود به مرحله جدیدی که نوعی گذار از پزشکی گذشته به پزشکی نوین است

بله. وقتی به تاریخچه پزشکی برمی گردیم یا مثلاً در همین ایران به حدود ۵۰ یا ۶۰ سال قبل نگاه می کنیم از اسم خیابانهای اطراف بزرگترین مجموعه بیمارستانی کشور که از ابتدای خیابان کشاورز مجتمع بیمارستانی امام خمینی (ره) و مرکز طبی کودکان شروع می شود می بینیم که نام دکتر قریب و نام دکتر میرخانی در آن دیده می شود. حالا چرا؟ چون ۵۰ سال پیش بیماری صعب العلاج چه بود؟ اسهال و بیماریهای عفونی دغدغه بزرگ مردم بود که کشتارهای وسیعی صورت می داد. در آن دوره ها خیلی از والدین بچه هایشان را از دست می دادند و یا اینکه وبا بیماری صعب العلاج حساب می شد. درمان همه بیمارها که حالا تقریباً دغدغه هیچ خانواده ای نیست در آن زمان کار بزرگی بود و در پزشکی کودکان انقلاب به حساب می آمد. بعد جلوتر که می رویم اینها ساده می شوند و مثلاً سی سال پیش انجام عمل جراحی بسیار مهم شده بود. از جمله عمل جراحی قلب باز بسیار امر مهمی در پزشکی کشور محسوب می شد و انجام این عمل در کشور خودمان یک رویا به حساب می آمد و لذا برای انجام این عمل باید به پاریس و لندن و آلمان می رفتند. حالا ببینید پزشکی ما چقدر جلو رفت که حالا خود عمل جراحی قلب باز دیگر خیلی کم

آقای دکتر ابتدا از معرفی خودتان شروع کنید: از دعوت شما بسیار ممنونم. بنده امیرعلی حمیدیه، در مهر ۱۳۵۱ از پدری آذری و مادری کرمانی در شهر تهران به دنیا آمدم. تحصیلاتم را تا دیپلم در تهران ادامه دادم و مقطع راهنمایی و دبیرستان را در البرز درس خواندم که تحصیل در این دبیرستان در آینده من تأثیر فراوانی داشت و خط فکری و زندگی من در این مرکز شکل گرفت. مدرسه خاصی بود که همیشه در خاطر می ماند. در دوران تحصیل هم دانش آموز نمونه ای بودم. سال ۱۳۶۹ از البرز فارغ التحصیل شدم و در همان سال در رشته پزشکی دانشگاه تهران قبول شدم و ۷ سال هم دوره پزشکی عمومی ام طول کشید یعنی ۶۹ تا ۷۶ که در این سال برای گذراندن طرح به استان کرمان منتقل شدم که چند ماه بعد در دوره تخصصی کودکان دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شدم که این دوره را نیز در بیمارستان مفید گذراندم و بین سالهای ۷۸ تا ۸۱ دوره طرح تخصص را در ورامین گذراندم و سپس دوره فوق تخصص خون و سرطان کودکان را تا سال ۸۴ مجدداً در دانشگاه شهید بهشتی گذراندم. بعد از دوره فوق تخصص، دوره های تخصصی پیوند سلولهای بنیادی را در دو مرکز در آمریکا گذراندم که یکی از دوره ها یعنی پیوند سلولها از طریق بند ناف را در بزرگترین مرکز درمان و سرطان دنیا در تگزاس سپری کردم. خوشبختانه تمام دوره های تحصیلی را پشت سر هم گذراندم و به نوعی باید گفت از سال ۶۹ تا ۸۹ حدود بیست سال مکرراً در حال آموزش گرفتن بوده ام و هنوز هم چون وارد حوزه سلولهای بنیادی شدم در حال آموزش و یادگیری و تجربه اندوزی هستم. اصولاً کشیده شدن من به سمت سلولهای بنیادی به این



زمانی اسهال و بواسع‌العلاج بود و کشتار می‌کرد. بعداً گرفتگی عروق و عمل قلب باز صعب‌العلاج حساب میشد و پس از آن سرطان بیماری صعب‌العلاج نام گرفت و... حالا پزشکی با ورود سلولهای بنیادی می‌رود تا با واژه‌ی صعب‌العلاج خداحافظی کند

\* حال دوران سلولهای بنیادی و بازساختی است که خوشبختانه در ایران هم در دهه گذشته حرکت‌های بسیار خوبی داشته. اما این بار دیگر نباید جا بمانیم. خوشبختانه در علم و دستیابی به علوم پایه این رشته خیلی خوب حرکت کردیم اما این علم این بار حتماً باید تبدیل به فناوری و صنعت شود.

جلو می‌رود. پنجاه سال پیش با اسهال شروع شد و بعد به جراحی قلب باز و بعد به بای‌پس و اسنتت گذاری و اقدامات غیرتهاجمی و سپس سرطان و گذر از شیمی درمانی و رادیوتراپی و حال هم رسیدیم به پیوند سلولهای بنیادی.. ولی ۵ سال دیگر مطالبه مردم عوض می‌شود و بیماران قانع به اینکه فقط درمان شوند نیستند. درمان اصلاح‌پذیر می‌خواهند.

یعنی چه می‌خواهند؟ این مطالبه چه شکلی دارد؟ یعنی رفتن به سمت حل مشکل نابینایی. اینکه نابینا را چگونه می‌توان بینا کرد. ناشنوا را شنوا کرد و نازا را زایا... یعنی در حال حاضر دو هدف در پزشکی دنیا وجود دارد، یکی از بین بردن کلمه صعب‌العلاج و دیگری آرزوی تحقق رویایشان در مورد عمر و نامیرایی.

یعنی به سمت مسایلی که شبیه معجزه است؟ یعنی به تاخیر انداختن مرگ. شما ببینید متوسط عمر مردم ایران در سال ۵۰، حدود ۴۵ سال بود. الان این عدد در کشورمان با رشدی قابل توجه رسیده است به بالای ۷۰ سال. متوسط عمر مردم ژاپن حالا چند است؟ ۸۵ سال. برای ۲۰۳۰ ژاپن برنامه‌ریزی کرده است که این متوسط عمر به بالای صد برسد. نه صد ساله پیر و مریض و از کار افتاده و ناتوان بلکه صد ساله فعال که چشمش خوب ببیند. کار کند، ورزش کند و زندگی معمولی داشته باشد.

البته اگر چنین چیزی در ایران روی دهد خود به خود دوام ندارد چون با این نظام بانسختگی که ما داریم و ورشکستگی همین حالای این صندوقها معلوم نیست آنوقت چه اتفاقی خواهد افتاد...

شک نکنید به زودی در ایران هم با رشدی که داشته‌ایم این طول عمر بالاتر خواهد رفت. به ویژه با شاخه‌ای که در پزشکی در حال رشد است یعنی پزشکی بازساختی... پزشکی بازساختی شامل شاخه‌ای از علم پزشکی است که شامل سلولهای درمانی، ژن درمانی و مهندسی توسعه بافت خواهد بود. چیزی که در کشورمان به علم سلولهای بنیادی معروف شده مربوط به همین پزشکی بازساختی است که سند مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی را نیز دارد که تمام برنامه‌ریزی آینده به این سمت می‌رود که با تغییراتی که در داخل سلول و داخل ژن انجام می‌دهند خیلی از بیماریهای را که تا به حال با دارو هیچ درمان مؤثری نداشته درمان شود. اگر ۵۰ سال پیش شرکت‌های داروسازی صنعت پزشکی را می‌چرخاندند در طول ۱۵ سال اخیر این

وضعیت عوض شد و حال دوران سلولهای بنیادی و بازساختی است که خوشبختانه در ایران هم در دهه گذشته حرکت‌های بسیار خوبی داشته. اما این بار دیگر نباید جا بمانیم. خوشبختانه در علم و دستیابی به علوم پایه این رشته خیلی خوب حرکت کردیم اما این علم این بار حتماً باید تبدیل به فناوری و صنعت شود. ما متأسفانه در فناوری و تکنیک و تکنولوژی عقب ماندگیهای فراوانی نسبت به دنیا داشته‌ایم. مثلاً صنعت اتومبیل یا صنعت هواپیمایی و یا «های‌تک» و یا صنعت دارویی که البته ما در این صنعت اخیر رشد بدی نداشته‌ایم گرچه من هنوز پیشرفت در صنعت دارویی را خیلی قبول ندارم چون در موارد عیدیه‌ای نیازمند مواد اولیه‌ای هستیم که باید از خارج بیاید و بیشتر کارخانه داروسازی داریم و نه صنعت دارویی مثل صنعت اتومبیل‌سازی که چندان تولید ثروت نمی‌کند. در حوزه سلولهای بنیادی اما باید حتماً این عقب ماندگی را جبران کنیم. لذا بهترین حوزه فعالیت اینجاست. چرا که اگر ما خیلی هم سرمایه‌گذاری روی خودرو یا هواپیما کنیم حتی هواپیمایی مثل بوئینگ هم بسازیم قطعاً در فروش آن مشکل خواهیم داشت چون همه به بوئینگ سفارش می‌دهند. ما چیزی در دنیا داریم به نام تجاری‌سازی بازار. در این فرایند حتی اگر بهتر از بوئینگ هم بسازید برند نشده‌اید و حریف آن نمی‌شوید با این حساب حالا بیاییم غصه بخوریم که پس کاری نمی‌شود کرد؟ خیر. برعکس.

که در این حوزه خوشبختانه خیلی عقب نیستیم... بله همین طور است حالا یکسری علوم و فناوریهای جدیدی آمده است به نام نانو و سلولهای بنیادی که خیلی عقب نیستیم لذا کشورهایی در این میانه برنده هستند که اولاً این فناوریهای جدید را مورد استفاده قرار دهند و علمشان را تبدیل به ثروت بکنند و دوم اینکه در آینده دیگر فناوریها تک به تک کار نمی‌کند. ما چیزی داریم به نام فناوریهای همگرا. یعنی علوم را هم باید در هم بیاوریم تا برنده باشیم. یعنی چند رشته را در هم بیاوریم. الان شرکت‌های دانش بنیانی که در ایران تاسیس شده‌اند خیلی از آنها موفق نمی‌شوند با وجودی که دانش فنی خوبی هم دارند اما چرا از نظر اقتصادی موفق نمی‌شوند؟ برای اینکه چند استاد دانشگاه دور هم جمع شدند و شرکتی را تاسیس کردند و محصولی را تولید کردند حالا می‌خواهند آن را مارکت کرده و بفروشند. اینجا نیاز به نمایندگانی

در حوزه علوم انسانی دارند. من معتقدم در هر شرکت فنی باید یک مدیر فناوری وجود داشته باشد لذا باید به بچه‌های علوم انسانی انگیزه داد که مدیریت فناوری بخوانند تا در این شرکت‌ها کار کنند چون خود تکنولوژی به مدیریت بسیار قوی محتاج است. همگرا کردن این فناوریها و ایجاد مارکتینگ برای آن بسیار لازم است. خدا را شکر در حوزه سلولهای بنیادی در سالهای اخیر توانستیم رشد خوبی پیدا کنیم. تا به حال رسم این بوده که حتی من استاد تمام دانشگاه به دانشجو می‌گفتم برو این تعداد مقاله بیاور تا دکتر بگیرم، بعد به استاد دانشگاه می‌گفتم تو هم یک سید مقاله بیاور تا استادیار شوی و بعد برو یک گاری مقاله بیاور تا استاد بشوی و... همه اینها هم می‌رفت در یک قفسه و خاک می‌خورد. حالا کم کم دارد این روتنه عوض می‌شود و البته خیلی دیر. کاش این اتفاقات چند سال پیش می‌افتاد. البته برنامه‌ریزی هم غلط بود. خودم همیشه در فرمها می‌خواندم ارتقای فردی عضو هیئت علمی. این یعنی چه؟ مگر دانشگاه جای کار فردی است تا کسی را فردی جلو ببریم؟ الان خوشبختانه دارد اتفاقات خوبی می‌افتد. بخصوص در چهار پنج سال اخیر. اجازه بدهید خودم را مثال بزنم تا جسارتی به کسی نشود. چون بنده در حال حاضر خودم استاد تمام دانشگاه و عضو هیئت علمی هستم. ما نفت را از زیر پایمان در می‌آوریم. آن را به دانشگاهها می‌دهیم و به عضو هیئت علمی می‌گوییم آقای دکتر برو چند تا مقاله بنویس و آنها را چاپ کن. این چند تا مقاله می‌رود چاپ می‌شود و در تاقچه قرار می‌گیرد. سوال من این است که اگر بقال و تاجر محترم سر کوچه بپرسد ما پول نفت را دادیم به این آقای دکتر که به خاطر ارتقای فردی خودش یا دانشگاهش چهار تا مقاله چاپ کند چه جوابی داریم که به او که از این پول نفت سهم دارد بدهیم؟ آیا او راضی به این کار هست؟ خیلی بعید است. بهترین کار این است که از او هم سوال شود بالاخره این پول مردم است و قرار است اگر آن را صرف کاری می‌کنیم ارزش افزوده‌ای به دست آوریم. اگر قرار باشد تبدیل شود به چند مقاله که هیچ‌ما به ازای بیرونی نداشته باشد و به تولید ثروت کشور منجر نشود، عاقلانه است؟ البته اینکه رتبه علمی ایران از نظر تولید مقالات علمی بهتر و بهتر شده است مایه افتخار است اما آیا تنها این کافی است؟

بقیه در صفحه ۵۴

# اگر می خواهید رقیب نداشته باشید

در این شماره بر گردان راهکارهایی برای خانمهای خانواده دوست را برای شما جمع آوری کرده ایم که خواندنش به هر گروه سنی پیشنهاد می شود. این راهکارها توسط روانشناسان مطرح و با تجربه در سراسر دنیا نوشته شده است و اگر چه شاید ساده به نظر برسد ولی واقعا می تواند در بهبود روابط خانوادگی شما تأثیر گذار باشد. هر زنی می خواهد برای همسرش بدون رقیب باشد و به همین علت تا کنون مقالات و مطالب زیادی درباره نحوه برخورد صحیح و بی نقص خانمها نوشته شده است ولی ما در این شماره سعی داریم موضوع را از نگاه دیگری بررسی کنیم و به مسائلی بپردازیم که کم اهمیت به نظر می رسند ولی تأثیر بسزایی در روابط دارند.



## قوانین ساده

اگر به عنوان یک خانم عاداتی بد دارید به دلایل روان شناختی، ممکن است هیچ وقت این موضوع را قبول نکنید و بخواهید تقصیر را به گردن طرف مقابل بیندازید. ولی اگر می خواهید زندگی با دوام و شادتری داشته باشید باید قبول کنید که این موضوع نیاز به تلاشی دو طرفه دارد که بی شک یکی از طرفین شما هستید. جدا از مسائل بدیهی زنانه مثل آراستگی ظاهری، ادب، پاکیزگی، خانه داری و بسیاری از مسائل دیگر که جزو وظایف زن است، مسائل دیگری هم وجود دارد که بد نیست به آنها توجه کنید:

### همسران را برای داشتن دوست تشویق کنید

اغلب مردان بعد از ازدواج تلاش می کنند روابط و دوستی های صمیمی و گرمی که در گذشته با دوستان خود داشتند را کمرنگ کنند. این کار یک تلاش ذاتی برای حفظ خانواده است که در اغلب موارد می تواند یک دلیل پنهانی برای دلسردی و عصبی شدن مردان تازه ازدواج کرده در زندگی شود. "کارن جونز" متخصص روابط و موسس سایت "مسائل قلبی" می گوید:

"کاری که شما به عنوان یک زن خوب باید انجام دهید این است که همسران را تشویق کنید حداقل ساعتی را در طول هفته با دوستان خود وقت بگذرانند."

او در ادامه می گوید: "مردان احساسی از یکدیگر می گیرند که نمی توانند این احساس را از جنس مخالف هم بگیرند. وقتی با هم هستند، احساس آزادی می کنند و بعد شادی که از این طریق به دست می آورند را در طول زندگی مشترک خود خرج می کنند."

## گوشی تلفن خود را بیشتر کنار بگذارید!

"کلسی متسون" یک مربی بهبود روابط در زندگی مشترک می گوید:

"وقتی همسران درباره موضوعی هر چند کم اهمیت برای شما صحبت می کند باید بدون شک گوشی تلفن خود را کنار بگذارید". نگاه کردن مستقیم در چشم طرف مقابل می تواند حس ارتباط و قدردانی را به راحتی منتقل کند. شاید باور نکنید، ولی این کار می تواند به میزان زیادی روابط عاطفی بین شما را بهتر کند.

اغلب مردانی که به زنانی به غیر از شریک زندگی خود وابسته شده اند و یا به اصطلاح خیانت کرده اند از کمبود توجه رنج می بردند. البته همانطور که می دانید توجه جنبه های بسیار متفاوتی دارد، ولی توجه در هنگام صحبت کردن یکی از مسائل اساسی است که کمتر کسی فکر می کند تا این حد برای مردان مهم باشد.

### درباره همسران حرفهای زیبا بنزدید!

هر انسانی نیاز دارد به صورت طبیعی مورد ستایش قرار بگیرد و به اصطلاح از او تعریف شود. باید این موضوع را در نظر بگیرید که این نیاز در بعضی انسانها به صورت ویژه ای بسیار بیشتر است. دکتر "کارولین مادان" تراپیست خانواده می گوید: "جدا از موارد خاص یکی از مهم ترین موارد در حفظ رابطه سالم از طرف زنان تعریف و تمجید کردن از همسر و منتقل کردن حس قدردانی است". بهترین روش برای منتقل کردن چنین حسی این است که اجازه دهید وقتی دارید با دوستان و یا خانوادتان درباره او صحبت می کنید، حرفهای شما را بشنود. مثلاً می توانید به صراحت بیان کنید که چقدر از بابت داشتن او و ازدواج با او خوش شانس و خوشبخت هستید. تأثیر تعریف

در مقابل دیگران را دست کم نگیرید. این موضوع می تواند به عنوان یک هدیه یا یک تشویق در نظر گرفته شود.

### به او فرصت بدهید

دکتر "ونساماری پری" موسس و مدیر مرکز روانشناسی "نوشتن عشق" می گوید: "مردان بر خلاف زنان کمتر از ارتباط کلامی برای انتقال احساساتشان استفاده می کنند. در پایان یک روز کاری سخت، علاقه ای به صحبت کردن درباره آن ندارند". پس بهتر است به جای پرسیدن سؤالات پیاپی با فراهم کردن یک محیط آرام و شاید کمی رمانتیک محیطی برای کاهش استرسهای همسران محقق کنید و به اصطلاح اجازه دهید او نفس بکشد. مطمئن باشید اولین کسی که برای درد دل پیدا خواهد کرد خود شما هستید، پس کمی صبر داشته باشید.

### از ایده ها حمایت کنید

وظیفه هر همسر خوبی این است که در هر صورتی همراه شوهرش باشد. این را بدانید که اگر مردی بخواهد تصمیمی را عملی کند آن را انجام خواهد داد و اگر شما او را از انجام کارش پشیمان کنید تا مدت زیادی حسرت آن را به دل دارد و حتی ممکن است شما را دلیل عدم موفقیت هایش بداند. پس بهتر است اگر همسران فکر شروع کاری در سر دارد و یا مثلاً تصمیم گرفته یک تفریح جدید را شروع کند به جای ایستادگی و اعلام نظر شخصی، او را همراهی کنید. همراهی با همسر در برنامه های تفریحی و یا مثلاً یک برنامه هنری می تواند خیلی جالب باشد و فضای خانه را کاملاً متفاوت کند. شما می توانید از این طریق یک تفریح و سرگرمی مشترک برای اینکه وقت بیشتری را با او بگذرانید، فراهم کنید.

## مدام "نه" نگویید!!!

اینکه گاهی اوقات در جواب یک خواسته طرف مقابلتان بخواهید جواب رد بدهید یک امر طبیعی است ولی گاهی آدمها بدون اینکه متوجه بشوند تا حدی منفی نگر می شوند که در جواب هر چیزی نه می گویند. این نه گفتنها را به حداقل برسانید تا شخصیت محبوبی باشید. مثلا اگر همسرتان عادت دارد پیاده روی کند او را همراهی کنید. شاید در شلوغیهای روزمره و وظایف روزانه خانه داری شما وقتی برای اینجور کارها نباشد ولی بهتر است بدانید گاهی مردان ارزش بیشتری برای یک همراهی ساده در مقایسه با مثلا تمیز بودن خانه شما قائل هستند. پس این دفعه برای مثال اگر همسرتان از شما پرسید "مرا برای پیاده روی همراهی می کنی؟" بهتر است قبل از نه گفتن خوب فکر کنید.

## قبل از انتقاد کردن کمی فکر کنید

اینکه از شما بخواهیم از همسر خود انتقاد نکنید خواسته غیر منطقی است ولی اطمینان حاصل کردن از لزوم این انتقاد می تواند آن را تا حد امکان کم کند. گاهی در ناخودآگاه شما افکاری درباره همسرتان خطور می کند و این افکار باعث ایجاد دغدغه های ذهنی در شما می شود. ولی بهتر است بدانید داشتن رویه انتقادی می تواند روابط شما را به شدت تحت تأثیر قرار دهد. پس بهتر است تمرین کنید تا به جای انتقاد کردن به روش منفی به روش مثبت انتقاد کنید و طرز فکر انتقادی خودتان را تا حد ممکن کم کنید. روشهای بسیار زیادی برای انتقاد مثبت و سازنده وجود دارد که با اندکی تحقیق می توانید آنها را متوجه بشوید.

## همسرتان را برای حفظ سلامتی اش تشویق کنید

کمک کردن به حفظ تناسب اندام و یا دنبال کردن رژیم غذایی سلامتی بدون مجبور کردن، بسیار لذت بخش و سودمند است. اگر اغلب اوقات شما آشپزی خانه را انجام می دهید می توانید به راحتی با جستجو در اینترنت و یا خواندن مجله های سلامتی یک رژیم مناسب را پیدا کنید. دکتر بوبا محقق سلامت خانواده می گوید: "تشویق به باشگاه رفتن هم برای بهبود روابط بسیار مفید است". ما بسیاری از افراد را می بینیم که تصمیم می گیرند یک رژیم غذایی یا یک برنامه سلامتی را دنبال کنند، ولی این برنامه با عدم همراهی طرف مقابل خیلی زود تمام می شود. این حس همراهی یا عدم

همراهی در حس رضایت طرفین تأثیر زیادی دارد. شما می توانید با همراهی با شریک زندگی خود دل او را بدست بیاورید و حس رضایت زیادی در او ایجاد کنید.

## رازدار همسر باشید

اگر همسرتان چیزی به شما می گوید که باید به صورت راز بین شما دو نفر باشد مراقب باشید به هیچ عنوان این راز فاش نشود. یک مرد وقتی می شنود که همسرش راز میان آنها را فاش کرده است، ممکن است علاقه و اعتماد خود را از دست بدهد. دکتر کیمبرلی هرشنسون می گوید: "مهم نیست که رازی که به شما گفته شده است چقدر وسوسه انگیز است حواستان باشد که آن را به کسی نگویید."

## ارتباط خوبی با خانواده همسرتان برقرار کنید

تفریح و صمیمیت خانوادگی یکی از ارکان مهم احساس خوشبختی در هر انسانی است. مردان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. این اصل را حتی اگر خانواده همسرتان را نمی پسندید در نظر داشته باشید. دلیلی ندارد همه انسانها مورد علاقه شما باشند تا بتوانید با آنها در ارتباط باشید. ارتباط مؤثر با خانواده همسرتان این حس را به او القا می کند که شما یک خانواده بزرگ هستید و هرطوری باشد از او حمایت می کنید.

این کار باعث می شود همسرتان حس کند بهترین زن دنیا برای او شما هستید. می توانید این کار را با دعوت خانواده او برای یک مهمانی گرم شروع کنید و اجازه دهید همسرتان اشتیاق شما را



ببیند. باور کنید تأثیر این کار را روی بهبود روابط شخصیتان مشاهده خواهید کرد.

## لحظه هایی که مهم است

اگر خانم خانه دار هستید باید بدانید یک مرد دوست دارد در هنگام ترک خانه برای رفتن به محل کار شما را بیدار و فعال ببیند. اغلب خانمها به دلیل مدیریت خانه بسیار فعال هستند و کارهای روزمره آنها مدت زیادی را به خود اختصاص می دهد ولی شما باید این مسأله را بدانید که این فعال بودن شما باید به چشم همسرتان هم بیاید. جدا از بحث فعالیت، این مسأله ممکن است کم اهمیت به نظر برسد، ولی واقعا تأثیر زیادی دارد.

شما باید به عنوان یک شریک مناسب با ذهنی سالم و روحیه ای قوی بتوانید انرژی تان را به همسرتان انتقال دهید. جدا از اوقاتی که شما به عنوان یک انسان ممکن است انرژی کافی نداشته باشید و وقتتان را به خودتان اختصاص دهید، در هنگام بازگشت همسرتان از محل کار مشتاق باشید، تماس و ارتباط چشمی را دست کم نگیرید، لبخند بزنید و نشان بدهید از بازگشت او به خانه خوشحال هستید. اینها می تواند جایگزین و یا همراه مناسبی به جای جمله دوست دارم باشد.

## اجازه مدیریت بدهید

مطمئنا شما یک زن مستقل و قوی هستید، ولی اگر خوشحالی همسرتان برایتان مهم است به همسرتان اجازه رهبری بدهید. تنها راه اینکه در نظر او یک خانم کامل به نظر برسید این است که گاهی اجازه دهید زندگی را مدیریت کند و این موضوع را کاملاً حس کند. این موضوع می تواند حس حمایت ذاتی که در مردان به صورت روحی وجود دارد را تحریک کند. در نهایت اینکه بدانید زندگی بدون ایراد در واقعیت وجود ندارد. شما باید برای داشتن یک رابطه سالم و دوست داشتنی به عنوان یک طرف مهم ماجرا تلاش کنید. اگر زندگیتان را دوست دارید همیشه شنونده خوبی باشید، او را سورپرایز کنید، سعی نکنید او را عوض کنید، وفاداری خود را نشان دهید، در تفریحات و کارها مشارکت کنید و ظاهر خود را آراسته نگه دارید.



آقای سعید مجیدی نژاد  
وکیل پایه یک دادگستری و  
کارشناس ارشد حقوق خصوصی  
مشاوره تلفنی چهارشنبه‌ها  
از ساعت ۱۴/۳۰ تا ۱۶



## از دواج اتباع بیگانه با شخص ایرانی

**سوال:** برادرم سالهاست که در ایتالیا زندگی می‌کند و تابعیت آنجا را هم به دست آورده و تابعیت مضاعف دارد. او چند سال پیش با خانمی ایتالیایی ازدواج کرده است. این ازدواج طبق قانون ایتالیا صورت گرفته و در ایران به ثبت نرسیده است. آنها پس از چند سال زندگی مشترک در ایتالیا اکنون قصد سفر به ایران را دارند. اما با توجه به اختلافاتی که با همدیگر دارند و علاقه برادرم به اقامت مجدد و سکونت دائم در ایران، همسرش نگران است که اگر به ایران بیاید برادرم او را ممنوع‌الخروج کرده و اجازه ندهد که او به کشور خودش باز گردد. همچنین بیم دارد که در صورت سفر به ایران تابعیت کشور ایران بر او تحمیل گردد و تابعیت کشور خودش را از دست بدهد. این نگرانی باعث شده تا او از آمدن به تهران خودداری کرده و اختلافاتش با برادرم عمیق‌تر شود. سوالم از شما این است که آیا نگرانی زن برادرم صحیح است و برادرم می‌تواند به عنوان شوهرش او را ممنوع‌الخروج سازد؟ آیا او در صورت سفر به ایران تابعیت ایرانی پیدا می‌کند؟ لطفاً ما را راهنمایی کنید.

محبوبه رزاقی - تهران

### لزوم رعایت قانون ایران

**پاسخ:** وفق قانون ایران هر زن خارجی که شوهر ایرانی اختیار کند تبعه ایران محسوب می‌شود و روابط شخصی و مالی بین زن و شوهر طبق قوانین دولت متبوع شوهر خواهد بود. همچنین طبق ماده ۶ قانون مدنی قوانین مربوط به احوال شخصیه از قبیل نکاح و طلاق و اهلیت اشخاص و ارث در مورد کلیه اتباع ایران ولو اینکه مقیم در خارج باشند مجری خواهد بود. لذا ظاهر آن در صورتی که ازدواج آنها را از نظر قانون ایران معتبر بدانیم روابط زوجیت بین آنها برقرار گردیده و شوهر حق خواهد داشت از حق خود برای جلوگیری همسرش از کشور استفاده نماید. اما در واقع و در عمل، ازدواج ایشان در هیچ یک از ادارات ایران (از قبیل ثبت اسناد، ثبت احوال، دفاتر ازدواج و سفارت و کنسول گریهای ایران در خارجه) به ثبت نرسیده و از نظر مراجع قضایی و مقامات ایرانی آنها زن و شوهر محسوب نمی‌شوند. همچنین

این خانم ایتالیایی فاقد شناسنامه ایرانی و کد ملی مربوط به کشور ایران است و هرگز قبلاً در ایران اقامت نداشته و اقامتگاه قانونی نیز ندارد. علاوه بر اینکه در زمان ازدواج نیز طبق قانون ایران و شرع اسلام همسر برادر شما باید به دین اسلام مشرف می‌شده و گواهی تشریف او به دین مبین اسلام توسط یک روحانی صادر می‌گردیده و مورد تأیید سفارت ایران قرار می‌گرفته است. اما هیچ یک از شرایط قانونی فوق محقق نشده است.

بدین ترتیب ایشان از نظر قانون ایران رسماً و قانوناً همسر برادران محسوب نمی‌شود و در ورود و خروج وی از کشور ایران به عنوان تبعه دولت ایتالیا منع قانونی وجود ندارد و برادران چون وفق قانون ایران شوهر این خانم تلقی نمی‌شود نمی‌تواند از خروج ایشان جلوگیری کند. تابعیت ایران نیز بر وی تحمیل نمی‌شود.

### دانستنیهای حقوقی

#### مطلّقه بودن زن به ۳ طلاق و ۹ طلاق!

آیا می‌دانید در چه صورتی یک زن سه طلاقه محسوب می‌شود؟ شرایط مترتب بر سه طلاقه بودن زن چیست و در صورت تمایل شوهر، چگونه امکان ازدواج مجدد با زن سه طلاقه فراهم می‌شود؟  
شرع و قانون درباره‌ی سه طلاقه شدن زن نص صریحی دارند. آنچه در ذیل می‌آید برگرفته از متن قوانین موضوعه ایران است که مطلّقه بودن به سه طلاق و ۹ طلاق را تبیین کرده است:  
طبق ماده ۱۰۵۷ قانون مدنی، "زنی که سه مرتبه متوالی زوجه یک نفر بوده و مطلّقه شده، بر آن مرد حرام می‌شود مگر اینکه به عقد ایسم به زوجیت مرد دیگری درآمده و پس از وقوع نزدیکی با او به واسطه طلاق یا فسخ یا فوت، جدایی حاصل شده باشد."  
بنابراین، مردی که سه مرتبه متوالی زنی را طلاق داده، اعم از اینکه طلاق بعد از رجوع در ایام عده یا پس از نکاح جدید واقع شده باشد، نمی‌تواند از نو با آن زن ازدواج کند، زیرا ازدواجی که این قدر متزلزل و ناپدار باشد، نمی‌تواند کانون خانوادگی خوشبختی به وجود آورد و بجاست که از تجدید آن پس از سه بار طلاق متوالی جلوگیری شود به علاوه قانونگذار خواسته است بدین وسیله از تکرار طلاق جلوگیری کند.  
فرض کنیم بعد از سه طلاق متوالی و دخالت محلل (فردی که با زن سه طلاقه ازدواج می‌کند تا زن بر شوهر اولی حلال شود) و انحلال نکاح و ازدواج مجدد زن و شوهر سابقش، باز زوجین با هم ناسازگاری آغاز کنند و طلاق تکرار شود. این نمایشنامه نمی‌تواند برای همیشه ادامه داشته باشد. زیرا قانونگذار به پیروی از فقه اسلامی مقرر داشته است: "زن هر شخصی که به ۹ طلاق که ۶ تا آن عدی است مطلّقه شده باشد، بر آن شخص حرام دائم می‌شود."

آقای دکتر بیژن عمویان  
مشاوره پزشکی، ترک اعتیاد  
مشاوره تلفنی: دوشنبه‌ها  
از ساعت ۱۳ تا ۱۴:۳۰



پزشکی

شماره مشاوره تلفنی: ۲۹۹۹۳۲۳۸

مشاوره حضوری با تعیین وقت قبلی

آقای سید محمد حسینی  
کارشناس ارشد مشاوره، تخصصی  
فرزندپروری، خانواده، اضطراب و  
ترس، وسواس و افسردگی  
مشاوره کتبی و حضوری



مشاوره

آقای اکبر خوبکردار  
وکیل دادگستری  
مشاوره تلفنی شنبه‌ها  
از ساعت ۱۵ تا ۱۶



مشاوره

خانم الهام سادات طباطبایی  
وکیل پایه یک دادگستری  
کارشناس ارشد حقوق خصوصی  
مشاوره تلفنی چهارشنبه‌های  
اول هر ماه از ساعت ۱۳ تا ۱۴



مشاوره

خانم سیما میرلو پزشک عمومی و  
روانشناس بالینی، تخصص در فرزندپروری،  
خانواده، ازدواج و واقعیت درمانی  
مشاوره تلفنی شنبه‌ها از ساعت ۱۰ تا ۱۲



روانشناسی